



لازمه پاسخ به پرسش‌های مدرن، زمان اندیش کردن فلسفه اسلامی است

عبدالله صلواتی گفت: تمامی مکاتب فلسفی ما ظرفیت مواجهه و پاسخگویی به پرسش‌های جدید را دارند به شرط آنکه استادان فلسفه ضرورت زمان اندیش کردن فلسفه را عمیقاً دریافته باشند.

عبدالله صلواتی گفت: تمامی مکاتب فلسفی ما ظرفیت مواجهه و پاسخگویی به پرسش‌های جدید را دارند به شرط آنکه استادان فلسفه ضرورت زمان اندیش کردن فلسفه را عمیقاً دریافته باشند.

خبرگزاری مهر - گروه دین و اندیشه - مصطفی شاکری گرکانی: فلسفه اسلامی میراث ارزشمندی است که به کوشش اندیشمندان مسلمان در طی قرون متمادی پدید آمده و در تعامل با فلسفه یونان و در نظر داشتن آموزه‌های قرآنی و حدیثی، نظام خاصی از تفکر را ایجاد کرده که می‌تواند جهان بینی جدید و متمایزی ارائه کند که هم از پشتوانه استدلال و برهان بهره مند است و هم نقشه راه زندگی یک انسان را از مبدأ تا معاد ترسیم می‌کند.

علی رغم تصور رایج، تلاش فیلسوفان مسلمان محدود به فعالیت‌های انتزاعی و نظری نبوده است و در کنار آن، اندیشمندان کوشیدند با استفاده حداکثری از آزادی‌های فکری و اجتماعی که هر عصر وجود داشته، پیرامون نحوه اداره جامعه و مدیریت سیاسی و فرهنگی جامعه نیز فلسفه ورزی کنند و به بیان آرا و اندیشه‌های خود بپردازند. بهترین شاهد در این زمینه آثاری است که تحت عنوان «سیاست مدن و تدبیر منزل» از سوی حکماً نگارش شده و بیانگر دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی آنها است.

با این وجود به نظر می‌رسد فرصت آن فرارسیده که این میراث ارزشمند مورد مطالعه مجدد قرار بگیرد و با بهره‌گیری از یافته‌ها و تجربه غربیان در امتدادبخشی به مکاتب و مبانی فلسفی خود، خوانشی نو از اندیشه‌های فلسفی حکمای مسلمان ارائه شود که هم روزآمد و ناظر به شرایط موجود باشد و هم بتواند مشکلات فراوانی که امروز دنیای اسلام و جامعه ایران با آن مواجه است را علاج کند.

ضرورت این مسئله زمانی آشکارتر می‌شود که توجه داشته باشیم دنیای مدرن انبوهی از مسائل نوپدید پیش روی انسان معاصر قرار داده است که پیوند عمیق با زندگی و اندیشه او دارد و حل این مسائل و پاسخگویی به این سوالات تنها از عهده دانشی چون فلسفه برمی‌آید. بی‌گمان انفعال فلسفه اسلامی در این زمینه می‌تواند بر حیرت و سرگردانی انسان قرن بیست و یکمی در دنیایی که تغییرات در آن لحظه‌ای به وقوع می‌پیوندد بی‌افزاید و او را در وادی غربت و تنهایی رها سازد.

در همین زمینه و با انگیزه روشن شدن ظرفیت فلسفه اسلامی در پاسخگویی به نیازهای سیاسی و اجتماعی و پیوند بیشتر با موضوعات انضمامی و روزمره و پاسخگویی به پرسش‌های دنیای مدرن، با عبدالله صلواتی استاد فلسفه دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی گفت و گو کردیم که حاصل آن را در ادامه می‌خوانید؛

*در ابتدا بفرمائید مهمترین فصل تمایز فلسفه اسلامی و فلسفه غرب چیست؟

به حسب اینکه فلسفه را چه تعریف کنیم تمایز یا اشتراک فلسفه‌ها تفاوت می‌کند. اگر فلسفه را معرفت نفس بدانیم تمایز فلسفه اسلامی با فلسفه غربی در فقدان نگرش معرفت‌نفسی در فلسفه غرب خواهد بود. به عنوان مثال در فلسفه ملاصدرا مباحث نفس در کنار دیگر مباحث فلسفی نیست بلکه باب‌الابواب است و این جریان در برخی از معاصران همانند علامه حسن زاده آملی به اوج خود می‌رسد؛ یا اگر فلسفه را تشخیص حماقت بدانیم هر دو جریان فکری اسلامی و غربی، این مهم را در دستور کار دارند. با این تفاوت که در فلسفه غرب، این خصیصه این جهانی تر است و در نماهای عمومی تر همانند سینما و رسانه نمود بیشتری دارد و در فلسفه اسلامی با چراغ وحی و راهبری انسان کامل، شورش علیه حماقت عمیق تر و دقیق تر قابلیت تحقق دارد.

همینطور اگر فلسفه را مطالعه احوال وجود بدانیم فقط نخله‌های قدیمی تر فلسفه در غرب، در این فضا حرکت می‌کنند اما فلسفه‌های معاصر از پارادایم وجود و اینکه وجود فراگیر نه صرفاً وجود آدمی گرانگاه مباحث فلسفی باشد فاصله گرفته اند و در پارادایم‌های دیگر چون پارادایم آگاهی و پارادایم زبان و پارادایم فرهنگ سیر می‌کنند و فلسفه اسلامی در پارادایم وجود قرار دارد هرچند از این پارادایم دیالوگ‌های بینا پارادایمی با دیگر فلسفه‌ها دارد.

افزون بر آن، فلسفه ما به شدت متأثر از عالم دینی است و دین بدون آنکه فلسفه را به کلام تقلیل دهد با حفظ هویت فلسفی

اش، برای فلسفه ما در تقرب به حقیقت، الهام بخش، میزان، و هدایت گر است. این پیوند عمیق و این تأثیرپذیری را در جریان های فلسفی معاصر یا نمی بینیم یا بسیار ناچیز است. همچنین، در فلسفه هایی که جنبه اشراقی دارند همانند فلسفه اشراق و حکمت متعالیه و بخش هایی از حکمت سینوی، فلسفه به نوعی سلوک و شناخت حقایق وجودی است نه صرفاً مطالعه احوال وجود یا آگاهی یافتن بر امور عامه. این هویت سلوکی بصورت نظام مند در فلسفه غربی حضور ندارد. تأکید می کنم بطور نظام مند مشهود نیست.

*با این توضیحاتی که فرمودید، وجود کدام مؤلفه می تواند تقسیم فلسفه به اسلامی و غیر اسلامی را توجیه کند؟

اول از تسمیه فاصله بگیریم تا اسم رهن نشود. بنابراین بحث را فارغ از تعبیر فلسفه اسلامی شروع می کنیم. اگر فلسفه را تقرب به حقیقت بدانیم باید از هرآنچه ما را به حقیقت نزدیک می کند استمداد بطلبیم و اتمسفر دینی یکی از عوامل قدرتمند تقرب به حقیقت است. در جهان اسلام، تعالیم وحیانی و سیره و اقوال و راهبری های پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) افقی نو فرا روی متفکر مسلمان گشود؛ افقی که در آن، حقایقی به وضوح و تمایز مطرح شد. بنابراین اسلام، امکانات درونی قدرتمندی را در دسترس فیلسوف قرار داد. افزون بر آن، فیلسوف در فرایند تفکر دچار لغزش می شود، یعنی امکان لغزش همواره وجود دارد و او مدام در حال تصحیح خود و اندیشه هایش است.

مکاتب فلسفی ما با اقتضائات دنیای مدرن فاصله دارد و انعطاف پذیری در این فقره هم خیلی مطلوب به نظر نمی رسد

حال اگر عاملی همانند اتمسفر دینی، لغزش هایش را هایلایت کند یا بدان توجه دهد طبیعی است که او بنا بر رسالت فیلسوفانه اش باید این برجسته سازی و التفات دهی را مغتنم شمرد. همچنین، جهان اسلام، مسائلی را فراروی فیلسوف قرار می دهد و حقایقی را در خصوص آدم و عالم فهرست می کند که فیلسوف نمی تواند خویش را بی نیاز از آنها بداند. بنابراین، اتمسفر دینی در اینجا جهان اسلام، عمیقاً بر فیلسوف تأثیرگذار است و در توسعه و تعمیق و تصحیح فلسفه اهمیت راهبردی دارد. خواه ما نام اسلامی بر این فلسفه بنهیم یا از اطلاق این نام پرهیز داشته باشیم.

*از نظر شما در میان مکاتب فلسفی اسلامی مثل مشا، اشراق، متعالیه و … کدام یک با اقتضائات عصر مدرن تطابق بیشتری دارد و از انعطاف پذیری و تحرک بیشتری بهره مند است؟

مکاتب فلسفی ما با اقتضائات دنیای مدرن فاصله دارد و انعطاف پذیری در این فقره هم خیلی مطلوب به نظر نمی رسد مگر آنکه پرسش را این گونه مطرح کنیم: مکاتب فلسفی ما چه نسبتی با دنیای مدرن دارد و مکاتب فلسفی ما چگونه به پرسش های دنیای مدرن پاسخ می دهد یا اساساً توان پاسخ گویی و انگیزه ای برای پرسش های جدید دارد؛ یا چرا باید به پرسش های جدید پاسخ دهد و منطق ترجیح پرسش های جدید بر پرسش های کهن چیست.

در مواجهه با این سوالات می توان گفت: تمامی مکاتب فلسفی ما ظرفیت مواجهه و پاسخگویی به پرسش های جدید را دارند به شرط آنکه استادان فلسفه و سیاست گذاری، برنامه ریزی و مدیریت در فلسفه ضرورت زمان اندیش کردن فلسفه و پیدا کردن امتداد فلسفه در دنیای جدید را عمیقاً دریافته باشند. طیفی با پرسش های قدیمی مانوس هستند و طایفه ای می خواهند تپش نبض زمان در فلسفه ما شنیده شود اما مسیر و فرایند، خیلی برایشان روشن نیست. گاهی پاسخ به پرسش های معاصر، مسبوق به فهم درست از کلیت فلسفه ما نیست و در مواضعی، اتمسفر پرسش و رگ و ریشه ها و میانی و چارچوب حاکم بر پرسش های جدید برای ما روشن نیست و همه اینها دست به دست هم می دهند تا فلسفه ما زمان اندیشی را فراموش کند یا در پرتو فلسفه ما، زمان اندیشی قدرتمند و اثربخشی شکل نگیرد.

*با این توصیف فلسفه ما چه امکاناتی برای امروز ما و انسان معاصر دارد؟

افزون بر زمان اندیشی باید به ظرفیت های فرازمانی فلسفه ما هم توجه شود. التفات به امکانات فرازمانی به معنای توقف در گذشته نیست. مؤلفه های قدرتمندی همانند تفکر انتقادی، تشخیص حماقت، معنابخشی به زندگی، التفات به ساحت های پنهان آدمی، دوری از سطحی نگری، گریز از تنهایی و پوچی، تحقق بزرگمنشی، و جهت گیری الهی و اشراقی همگی از امکانات فرازمانی فلسفه ما هستند که برای هر عصری و هر انسانی امری ضروری است نه تزئینی. این مکاتب فلسفی ما به ویژه جنبه های اشراقی آنها قدرت فوق العاده ای در تحقق انسان اصیل دارد؛ انسانی که تاب آوری بالا در مواجهه با بحران معنوی را داراست.

همچنین، امکانات فرازمانی فلسفه ما همراه فلسفه زمان اندیش کمک می کند تا در کنار پیشرفت های فناورانه به پیشرفت و بهبود انسان در محور وجودی و ارتباطات انسانی توجه کنیم؛ امری که در دوره معاصر به شدت بدان نیاز داریم. امروزه شاهد

فناوری پیشرفته هستیم؛ فناوری که تعالی انسان را جا گذاشته و در غیبت انسان و مقاصد الهی و ایمانی و در غیبت ارتباطات نیکو، سوخت نسل کشی در غزه را تأمین می کند. منطق ترجیح این جهت گیری فلسفی، یعنی بهره گیری از ظرفیت فرازمانی فلسفه به همراه التفات به پرسش ها و بحران انسان معاصر، خلق جهان انسانی اصیل با سقفی الهی است که در پرتو بیکران، دیگری بر من مقدم است و من در قبال وجود و مسئولیت دیگری هم مسئول هستم.

*در پایان بفرمائید چگونه می توان مقدمات اثربخشی بیشتر فلسفه اسلامی را در دنیای معاصر فراهم کرد؟

یکی از اشکالاتی بنیادین در جریان اثربخشی علوم، فقدان گفت وگویی نظام مند میان علوم مختلف و عدم تعامل سازنده و سیستمی میان متخصصان دانش های مختلف با یکدیگر است و در این میان فلسفه هم مستثنا نیست و دقیقاً به همین دلیل، فلسفه، در ساختارها و سیاست گذاری ها و برنامه ریزی ها و مدیریت ما حضور اثربخش و تعاملی ندارد و این عامل و دیگر عوامل دست به دست هم می دهند تا افسردگی علوم شکل گیرد. علم افسرده، سرخورده است و به جامعه و زمانه خویش کاری ندارد. این علم در لاک خود فرورفته و با اصطلاحات سرگرم و دلخوش است.

افسردگی در آدم ها به تعبیر ویلیام گلاسر یک انتخاب است. به نظر من، افسردگی علمی هم یک انتخاب است و اهالی فلسفه نباید وضعیت افسردگی را انتخاب کند و این مهم رخ نمی دهد مگر آنکه بطور نظام مند در سیاست گذاری علم، مقدمات تعامل فلسفه آکادمی با جامعه و ارتباط فلسفه با دیگر دانش ها و گفت وگو با فلسفه غرب را فراهم کنیم.

سیاست گذاری یادشده نافی امکانات فرازمانی فلسفه نیست. برای بهره برداری از همین امکانات فرازمانی در علوم دیگر نیاز به تعامل و گفت وگو داریم. به دیگر سخن، ما در دوره معاصر برای اثربخشی بیشتر فلسفه هم به امکانات فرازمانی فلسفه نیاز داریم و هم به زمان اندیشی فلسفه و این اثربخشی نیز بدون سیاست گذاری درست و گفت وگویی فلسفه با انسان معاصر و تعامل با صاحبان دیگر دانش ها ممکن نیست.